



این تمدن نوین دو بخش دارد؛ یک بخش، بخش ابزاری است، بخش دیگر، بخش متنی، اصلی و اساسی است. به هر دو بخش باید رسید. بخش ابزاری چیست؟ بخش ابزاری عبارت است از همین ارزش‌هایی که ما امروز به عنوان پیشرفت کشور مطرح می‌کنیم: علم، اختراع، صنعت، سیاست، اقتصاد، اقتدار سیاسی و نظامی، اعتبار بین‌المللی، تبلیغ و ابزارهای تبلیغ، اینها همه بخش ابزاری تمدن است، وسیله است. البته ما در این بخش در کشور پیشرفت خوبی داشته‌ایم. کارهای زیاد و خوبی شده است هم در زمینه سیاست هم در زمینه مسائل علمی هم در زمینه مسائل اجتماعی و هم در زمینه اختراعات - که شما حالا اینجا نمونه‌اش را ملاحظه کردید و این جوان عزیز برای ما شرح دادند - و از

بخش ابزاری و بخش حقیقی تمدن اسلامی

این قبیل، الی ماشاءالله در سرتاسر کشور انجام گرفته است. در بخش ابزاری، به‌رغم فشارها، تهدیدها، تحریم‌ها و این چیزها، پیشرفت کشور خوب بوده است. اما بخش حقیقی، آن چیزهایی است که متن زندگی ما را تشکیل می‌دهد که همان سبک زندگی است که عرض کردیم. این بخش حقیقی و اصلی تمدن است مثل مسئله خانواده، سبک ازدواج، نوع مسکن، نوع لباس، الگوی مصرف، نوع خوراک، نوع آشپزی، تفریحات، مسئله خط، مسئله زبان، مسئله کسب و کار، رفتار ما در محل کار، رفتار ما در دانشگاه، رفتار ما در مدرسه، رفتار ما در فعالیت سیاسی، رفتار ما در ورزش، رفتار ما در رسانه‌ای که در اختیار ماست، رفتار ما با پدر و مادر، رفتار ما



بیانات رهبر حکیم انقلاب در دیدار جوانان خراسان شمالی ۱۳۹۱/۷/۲۳

تحلیل
علیرضا نهری

با همسر، رفتار ما با فرزندان، رفتار ما با رئیس، رفتار ما با مأمور دولت، رفتار ما با پلیس، رفتار ما با مأمور دولت، سفرهای ما، نظافت و طهارت ما، رفتار ما با دوست، رفتار ما با دشمن، رفتار ما با بیگانه، اینها آن بخش‌های اصلی تمدن است که متن زندگی انسان است.



تمدن غرب را شاید بتوان گفت تنها تمدنی است که عمیقاً «غیردینی» - غیر الهی است، یعنی هیچ نسبتی با دین الهی ندارد. تمدن مدرن غرب، بر اساس تفکر اومانیسم و شریعت بشری و بر اساس مذهب اصالت بشسر، تکوین و ظهور و بسط یافته است

گذشته را نابود کرده یا به حجاب برده است، پس مانع بزرگ و پیچیده‌ای در مسیر ایجاد تمدنی جدید و الهی وجود دارد و راه گذار از آن، راه خاصی است. سطره تفکر و فرهنگ غربی بسیار پیچیده و عمیق و اسرارآمیز است و حتی بسیاری از نخبگان و متفکران جهان اسلام هنوز نتوانسته‌اند از آن رها شوند.

تفکر و فرهنگ غرب مدرن، در جان و وجود انسان‌ها رسوخ کرده و فطرت‌ها را پوشانیده است. بقا و دوام و بسط آن نیز به همین امر مهم مربوط است و بستگی دارد، یعنی اگر بشر به خودآگاهی و خودشناسی صحیح دست یابد و مقام و شأن خود در عالم هستی را بشناسد، می‌توان امید داشت که از سطره فرهنگ غرب نجات یابد.

انقلاب اسلامی، به‌نوعی خاص، همان خودآگاهی توحیدی بوده و با بسط آن، امید است که وجود آدمیان را تغییر دهد و بنیای تمدن توحیدی را بنهد.

تمدن اسلامی و تمدن غرب
برای گذار از چنین وضعیتی، قدم اول، ایجاد خودآگاهی و «خودآگاهی تاریخی» است. یک بیداری عمیق لازم است تا وجود انسان‌ها را متحول کرده و متوجه حق و معطوف به حق گردانند. این مهم همان «ظهور انقلاب اسلامی در قلوب انسان‌هاست». پس وجود و جان آدمیان باید به نور انقلاب اسلامی، تحول یابد و تغییر کند و عالم انسان‌ها و ساخت وجودیشان منقلب به انقلاب اسلامی گردد. این امر تا حد اتفاق افتاده است چرا که اگر چنین نبود، انقلاب اسلامی، ظهور نمی‌یافت و پیروز نمی‌شد. اما این خود آگاهی باید مداوم باشد و عمق پیدا کند تا کامل شده و ظهوری تام داشته باشد. تمدن اسلامی، مبتنی بر فطرت انسان‌ها یابد طلوع کند که طلوع نموده است. اما لازم است همه ارکان زندگی را تحت تأثیر قرار دهد و صورتی دیگر بیخند.

آسیب‌هایی که در این مرحله وجود دارد یکی آن است که بسیاری از متفکران ما و علمای ما، «فات انقلاب اسلامی» و «ظهور آن در بستر تاریخ» را به درستی نشناخته و درک نکرده‌اند و دیگر آنکه تحلیل و شناخت درستی از ماهیت تمدن و تفکر غربی ندارند. اکثر این افراد به دنبال آئند که فرهنگ تمدن غربی را به خدمت بگیرند و به همین امر راضی هستند. در صورتی که درست است اکنون باید تکنولوژی را به خدمت گرفت اما اولاً تفکر و فرهنگ تمدن غربی را زنی‌توان به خدمت گرفت، چرا که در اختیار ما نیست! ثانیاً با علوم انسانی مدرن نمی‌توان جامعه را سامان و نظم و انتظام اسلامی داد چرا که علوم انسانی مدرن تفاوت «ها هو» با تفکر اسلامی دارد و اساساً برای ندگی به جامعه مدرن تأسیس و بنیانگذاری شده‌اند و ثالثاً باید بنیان جدیدی گذاشته شود و تمدنی غیر از تمدن غرب از اساس، تأسیس کرد که این بند سوم، به شدت، مورد غفلت اکثر متفکران و علمای ماست. تحول در نحوه تفکر، باعث دفع تاریخی جدید خواهد شد. بدین‌مدن به صورت ذروی ایجاد نمی‌شود بلکه به صورت تدریجی ظهور و بسط می‌یابد. در این مسیر مواعی وجود دارند که لازم است اولاً به خوبی شناخته شوند و ثانیاً دفع و رفع گردند. یکی دیگر از ضعف‌های محیط‌های علمی و فرهنگی ما و ضعف‌هایی که علما و متفکران و دانشمندان ما دارند، عدم شناخت مناسب موانع ایجاد تمدن اسلامی است. دولت‌ها، تأثیرات زیادی در روند مسیر انقلاب اسلامی و حرکت به سوی ایجاد تمدن اسلامی و حیات طیبه دارند اما این مهم هنوز از سوی بسیاری از بزرگان ما درست شناخته و درک نشده است. دولت‌های با تفکر لیبرال و مدرن یا با تفکرات متحجرانه، هرگز به دنبال تحقق چنین آرمان‌هایی نبوده و نیستند.

تمدن اسلامی و نهضت علمی و فرهنگی
برای حرکت به سوی ظهور کامل تمدن اسلامی و ایجاد آن، نیاز به نهضت فکری و علمی و فرهنگی و سیاسی عمیقی داریم. در حوزه‌های مختلف نظام زندگی و نظامات حکومت و دولت اسلامی، نیاز به نظر به‌پردازی و طراحی است که این مهم توسط اندیشمندان و علما و دانشمندان باید صورت گیرد، خصوصاً در علوم انسانی چرا که علوم انسانی اجتماعی، برای نظم بخشیدن و سامان دادن به جامعه ایجاد شده‌اند که البته علوم انسانی مدرن متناسب با جامعه مدنی و مدرن و برای آن است. برای ایجاد جامعه توحیدی و ایجاد نظم فطری و مسالمان شرعی در جامعه، باید علوم انسانی متناسب با آن تولید شود؛ علوم انسانی‌ای که ریشه در اندیشه‌های الهی و تفکر توحیدی داشته باشد.



ایجاد «زندگی توحیدی» و «جامعه توحیدی» را دارد. «تمدن اسلامی» و الهی و توحیدی و «حیات طیبه»، فقط در ظل هدایت نبی یا امام یا جانشینان آنها امکان ایجاد دارد زیرا قواعد و قوانینی که برای نظم و ساماندهی و انتظام بخشیدن به همه ابعاد زندگی لازم است، باید و لابد منطبق با «تکوینات» عالم هستی باشد و این مهم، تنها با هدایت حجت‌های الهی که متصل به منبع وحی هستند، امکان پذیر است، پس لازم است بدانیم که از صدر اسلام تا کنون، تمدن‌هایی که به اسم تمدن اسلامی معرفی می‌شوند، اسلامی خالص نیستند چرا که اکثر حکومت‌ها به دست سلاطین جور بوده و زمام‌داره امور سیاسی - اقتصادی جامعه - حداقل بخش اعظم آن - به دست امام یا جانشین ایشان نبوده است. البته زندگی دینی مردم (بیشتر زندگی فردی) توسط علما و جانشینان امام معصوم (ع) طی ۱۴ قرن گذشته رهبری می‌شده اما همواره و کم و بیش، زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ملت و امت اسلامی، تحت تأثیرات زیاد حکومت‌ها بوده و «مهندسی اجتماعی» از این طریق صورت می‌گرفته است. پس برای شناخت تمدن اسلامی نمی‌توان فقط به رجوع به تمدن‌های ۱۴۰۰ سال گذشته در جهان انقلاب بسنده و اکتفا کرد و باید مراب باشیم برای ایجاد «تمدن نوین اسلامی» که انقلاب اسلامی طلیعه ظهور آن است، دچار خلط مبحث و اشتباه نشویم.

نسبت «تمدن اسلامی» با «تمدن غرب»، نسبت نور و ظلمت است. تمدن اسلامی، تحقق‌فردی است. تمدن غرب، نسبت نور و همه عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی است با هدایت امام معصوم (علیه‌السلام). به عبارت آخری، «تمدن الهی»، تحقق اراده تشریحی الهی توسط بشر تحت هدایت امام معصوم، مبتنی بر اراده تکوینی حق، در زندگی فردی و اجتماعی است. می‌توان چنین گفت که تمدن توحیدی، عین توحید و توحید عینی می‌باشد. عالم هستی، بر پایه توحید و عین توحید است. لابد برای تحقق عبودیت کامل حضرت الله و تحقق حاکمیت ذات مقدس حق تعالی در کل عالم تشریح، باید تمدن الهی و توحیدی مبتنی بر تشریعات توحیدی و با تکیه بر وحی الهی، ایجاد گردد.

در عصر غیبت، تحت هدایت‌های نایب امام معصوم (علیه‌السلام) - یعنی ولی فقیه - این مهم دنبال می‌شود. پس از پایان حکومت ظاهری اهل بیت (علیهم‌السلام) در زمان امام حسن (علیه‌السلام)، تا پیروزی انقلاب اسلامی، هیچ‌گاه حکومت به دست معصوم یا جانشین ایشان نبوده و

فضا و محیط زندگی فردی و اجتماعی در همه ابعاد، آن باید عین توحید و عین اسلام باشد تا بتوان در چنین محیطی، «عبدالله» شد و به لقاالله پیوست و به سعادت رسید و به مقام توحید و کمال انسانیت و معرفت الله و مقام خلیفه الهی - که غایت و هدف خلقت انسان است - نائل آمد. جامعه، اگر محیطی الهی نباشد، به هیچ وجه نمی‌توان انتظار داشت که اهداف و آرمان‌های الهی برای عموم بشر، محقق شود و انسان‌ها و جامعه انسانی به سعادت برسند. از ابتدای خلقت و بهتر بگوییم از زمان هبوط انسان به عالم ملک، هدف، صعود انسان به مقام «عنداللهی» اولیه بوده و است. انبیا و اولیای الهی مأمور به این مهم بوده‌اند و همواره تلاش می‌کردند که چنین محیطی برای صعود انسان ایجاد شود و بشر از آن غافل نگردد. تمدن و محیط مادی و معنوی زندگی برای بشر، در منته‌الیه قوس نزول، در مقام و شأن «مُتَمَنِّعٌ إِلَی حَیْنٍ - بقره، ۲۳۶» موضوعی دارد. بدین معنا که با هبوط بشر به «رض» و شروع زندگی زمینی، تنها هم او، باید رجوع به «حضرت الله» باشد و از دنیا و عالم ملک، برای این مهم استفاده نماید، نه اینکه بهره بردن از دنیای مادی، خود، هدف شده و انسان در این مسیر، گم شود و به گونه‌ای دیگر تفسیر گردد، البته واضح و روشن است که چنین فضایی برای زندگی، باید به دست خود بشر و با مجاهدت خود او، همراه هدایت الهی ایجاد شود. همانطور که حضرت حق فرموده «لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ - حدید، ۲۵» که همانا قیام دهید ناس را برای برقراری قسط، یعنی برقراری قسط و عدل به دست خود بشر یا هدایت الهی (نبیاً) و اولیا و حجت‌های الهی) باید محقق شود.

پس انقلاب اسلامی به عنوان پرچمدار این نهضت بزرگ، داعیه ایجاد تمدنی را دارد که الهی باشد و متکی به وحی و خداندن متعال، نه متکی به فکر ناقص بشر بریده از وحی الهی و بدین‌مدن که یکی از اصلی‌ترین وظایف ما، حرکت به سوی ایجاد تمدن الهی و حیات طیبه قرآنی است. این هدف و شاخص، هرگز نباید فراموش شود. **ماهیت تمدن اسلامی**
نقطه آغاز ایجاد تمدن است. تفکر الهی و توحیدی، مبتنی بر شریعت الهی بوده و عمل به مقتضای آن، فرهنگ و فضایی برای زندگی ایجاد می‌کند و شکل و سازه و صورت خاصی به زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها می‌دهد که تمدن نامیده می‌شود. به عبارت آخری، تمدن، فرهنگ متجسد است؛ بسط تفکر و فرهنگ و نهادینه شدن آن در وجود انسان‌ها و ظهور آن در متن زندگی و همه ابعاد و زوایای آن. تمدن را صورت می‌دهد و به محیط زندگی فردی و اجتماعی، انتظام و صورتی خاص خواهد داد. «تفکر توحیدی» - که هنوز به خوبی شناخته نشده! - را می‌توان «بنیان» ایجاد تمدن توحیدی نامید. «تفکر توحیدی» با ویژگی‌های منحصر به فردی که دارد، ظرفیت

فردی و اجتماعی را شامل می‌شوند و از این روست که اسلام برخلاف برخی ادیان تحریف شده، بخش عمده‌ای از دست‌نوالعمل‌های خود را به امور اجتماعی و روابط انسان‌ها با یکدیگر و تعامل آنها با جهان پیرامون اختصاص داده است. این حقیقت از آنجا نشأت می‌گیرد که از دیدگاه اسلام، همه رفتارهای اختیاری انسان می‌توانند در سعادت یا شقاوت ابدی او سرنوشت ابدی انسان در حیطه وظایف و قلمرو دین قرار می‌گیرد.

با توجه به تعریفمان از علم نیز، اولاً تک‌گزاره‌هایی که حاکمی از اوقیات نفس‌الامری یا مبین روابط ارزشی علم، علم تلقی نمی‌شوند؛ ثانیاً رشته‌های علمی که مشتمل بر گزاره‌های ارزشی و دستوری باشند در دایره علوم جای می‌گیرند؛ ثالثاً روش علم منحصر در تجربه حسی نخواهد بود، بلکه مجموعه شناخت‌هایی که حول یک محور باشند مصداقی از علم به حساب می‌آیند، خواه با روش عقلی حاصل شوند یا با روش‌های نقلی شهودی یا تجربی.

مقصود برخی از هم‌عرضی علم و دین چیست؟
اماد ربحث رابطه علم و دین، منظور از علم که مورد سؤال و کنکاش است، قدری محدودتر از این معنای وسیع در نظر گرفته می‌شود. توضیح آنکه موضوع اصلی مورد بحث در اینجا نسبت‌سنجی میان معارفی است که از دین به دست می‌آید با دانش‌هایی که دیگر منابع معرفت بشری حاصل می‌شوند. بنابراین، علمی که تماماً از دین استخراج شده باشد، هر چند در تعریف علم می‌گنجد، ولی این علم خود یک طرف‌نواز است و در طرف دیگر، که با عنوان علم



برای حرکت به سوی ظهور کامل تمدن اسلامی و ایجاد آن، نیاز به نهضت فکری و علمی و فرهنگی و سیاسی عمیقی داریم. در حوزه‌های مختلف نظام زندگی و نظامات حکومت و دولت اسلامی، نیاز به نظر به‌پردازی و طراحی است که این مهم توسط اندیشمندان و علما و دانشمندان باید صورت گیرد

فلسفتنا

رابطه علم و دین از منظر علامه مصباح یزدی (۳)

بررسی رابطه مفهومی میان «علم» و «دین»

یکی از نقاط حساس و راهبردی در مسیر تحقق هدف سست‌گ تولید علم در محیط اسلامی، روشن ساختن رابطه میان دین اسلام با علم و حل مسائل و پاسخ به شبهات مربوط به آن است. در ادامه مباحث هفته گذشته، در این شماره به تعریف مورد نظر از واژه‌های علم و دین می‌پردازیم. همچنین به روابط مفهومی که میان انواع معانی علم و دین موجود است اشاره می‌کنیم. بحث حاضر، خلاصه‌ای از کتاب رابطه علم و دین، اثر علامه مصباح یزدی است.



تعاریف و کاربردهای مختلف واژه «علم»

در شماره گذشته مطرح شد که برای ادامه بحث و روشن شدن مفهوم «علم دینی» باید واژه‌های «علم» و «دین» را تعریف کنیم چرا که این واژگان غالباً از مشترکات لفظی به حساب می‌آیند که معانی بسیار گوناگونی دارند. این معانی لغوی و اصطلاحی به قدری با یکدیگر اختلاف دارند که پیدا کردن وجه مشترکی میان آنها، اگر ممنوع نباشد، دست‌کم بسیار مشکل است. برای مثال «علم» گاهی مقوله‌ای روانی تلقی می‌شود و در آن ملاک، حالت شخص است نه مطابقت با عدم مطابقت آن با واقعیت. در اصطلاحی دیگر به جای تأکید بر حالت شخص عالم بر رابطه ادراک با واقعیت مربوط تأکید می‌شود، به این معنا که اگر شناخت مطابق با واقع و نفس‌الامر باشد، «علم» نامیده می‌شود و در غیر این صورت «جهل» خواهد بود. گاهی در مباحث معرفت‌شناسی، اصطلاحی برای علم به کار می‌رود که از اصطلاح پیشین خاص‌تر و محدودتر شمول آن کمتر است و به علوم حصولی اختصاص دارد...

در مورد واژه علم تنها می‌توان گفت بین معانی مختلف این واژه‌ها مناسبتی وجود دارد و آن اینکه فی‌الحمله در همه کاربردهای آن مفهوم «گاهی» وجود دارد و آنچه اصطلاحات مختلف را از یکدیگر متمایز می‌سازد، خصوصیات، ویژگی‌ها و قیودی است که برای آگاهی مورد نظر در تعریف علم لحاظ می‌شود. این وضعیت کامیابش برای واژه دین هم صادق است.

تعریف مورد پذیرش از «دین» و «علم»
«علم» بر حسب تعریف مورد قبول، مجموعه مسائلی تشکیل شده از موضوع و محمولند که موضوعات آنها زیر مجموعه یک موضوع واحدند و پاسخ‌های آنها اثبات یا نفی می‌طلبد. هر تلاشی در این راه تلاشی از سنخ آن علم به شمار می‌رود و منبع یا روش در آن نقشی ندارد، بلکه شامل

«دین» به عنوان نقشه راه کمال و سعادت

بر اساس تعریف ذکر شده، دین به عنوان نقشه راه دست یافتن به کمال نهایی و برنامه زندگی سلامت‌مندانه، امسال‌تعه‌دی برای تحقیق خارجی و عینی ندارد. البته بیان حقایقی که برای سعادت انسان ضروری بوده و راه دیگری برای درک و شناختن آنها وجود نداشته باشد، بخشی از هدف و وظیفه دین را تشکیل می‌دهد. بخش اصلی دین به تبیین سیستم ارزشی اسلام تعلق دارد که رابطه افعال اختیاری را با سعادت را تعیین می‌کند و مبنای دستورات عملی دین قرار می‌گیرد. این امور طیفی وسیع مسائل



فردی و اجتماعی را شامل می‌شوند و از این روست که اسلام برخلاف برخی ادیان تحریف شده، بخش عمده‌ای از دست‌نوالعمل‌های خود را به امور اجتماعی و روابط انسان‌ها با یکدیگر و تعامل آنها با جهان پیرامون اختصاص داده است. این حقیقت از آنجا نشأت می‌گیرد که از دیدگاه اسلام، همه رفتارهای اختیاری انسان می‌توانند در سعادت یا شقاوت ابدی او سرنوشت ابدی انسان در حیطه وظایف و قلمرو دین قرار می‌گیرد.

با توجه به تعریفمان از علم نیز، اولاً تک‌گزاره‌هایی که حاکمی از اوقیات نفس‌الامری یا مبین روابط ارزشی علم، علم تلقی نمی‌شوند؛ ثانیاً رشته‌های علمی که مشتمل بر گزاره‌های ارزشی و دستوری باشند در دایره علوم جای می‌گیرند؛ ثالثاً روش علم منحصر در تجربه حسی نخواهد بود، بلکه مجموعه شناخت‌هایی که حول یک محور باشند مصداقی از علم به حساب می‌آیند، خواه با روش عقلی حاصل شوند یا با روش‌های نقلی شهودی یا تجربی.

مقصود برخی از هم‌عرضی علم و دین چیست؟
اماد ربحث رابطه علم و دین، منظور از علم که مورد سؤال و کنکاش است، قدری محدودتر از این معنای وسیع در نظر گرفته می‌شود. توضیح آنکه موضوع اصلی مورد بحث در اینجا نسبت‌سنجی میان معارفی است که از دین به دست می‌آید با دانش‌هایی که دیگر منابع معرفت بشری حاصل می‌شوند. بنابراین، علمی که تماماً از دین استخراج شده باشد، هر چند در تعریف علم می‌گنجد، ولی این علم خود یک طرف‌نواز است و در طرف دیگر، که با عنوان علم

برای حرکت به سوی ظهور کامل تمدن اسلامی و ایجاد آن، نیاز به نهضت فکری و علمی و فرهنگی و سیاسی عمیقی داریم. در حوزه‌های مختلف نظام زندگی و نظامات حکومت و دولت اسلامی، نیاز به نظر به‌پردازی و طراحی است که این مهم توسط اندیشمندان و علما و دانشمندان باید صورت گیرد، خصوصاً در علوم انسانی چرا که علوم انسانی اجتماعی، برای نظم بخشیدن و سامان دادن به جامعه ایجاد شده‌اند که البته علوم انسانی مدرن متناسب با جامعه مدنی و مدرن و برای آن است. برای ایجاد جامعه توحیدی و ایجاد نظم فطری و مسالمان شرعی در جامعه، باید علوم انسانی متناسب با آن تولید شود؛ علوم انسانی‌ای که ریشه در اندیشه‌های الهی و تفکر توحیدی داشته باشد.

فلسفه و نهضت علمی و فرهنگی
برای حرکت به سوی ظهور کامل تمدن اسلامی و ایجاد آن، نیاز به نهضت فکری و علمی و فرهنگی و سیاسی عمیقی داریم. در حوزه‌های مختلف نظام زندگی و نظامات حکومت و دولت اسلامی، نیاز به نظر به‌پردازی و طراحی است که این مهم توسط اندیشمندان و علما و دانشمندان باید صورت گیرد، خصوصاً در علوم انسانی چرا که علوم انسانی اجتماعی، برای نظم بخشیدن و سامان دادن به جامعه ایجاد شده‌اند که البته علوم انسانی مدرن متناسب با جامعه مدنی و مدرن و برای آن است. برای ایجاد جامعه توحیدی و ایجاد نظم فطری و مسالمان شرعی در جامعه، باید علوم انسانی متناسب با آن تولید شود؛ علوم انسانی‌ای که ریشه در اندیشه‌های الهی و تفکر توحیدی داشته باشد.

فلسفه و نهضت علمی و فرهنگی
برای حرکت به سوی ظهور کامل تمدن اسلامی و ایجاد آن، نیاز به نهضت فکری و علمی و فرهنگی و سیاسی عمیقی داریم. در حوزه‌های مختلف نظام زندگی و نظامات حکومت و دولت اسلامی، نیاز به نظر به‌پردازی و طراحی است که این مهم توسط اندیشمندان و علما و دانشمندان باید صورت گیرد، خصوصاً در علوم انسانی چرا که علوم انسانی اجتماعی، برای نظم بخشیدن و سامان دادن به جامعه ایجاد شده‌اند که البته علوم انسانی مدرن متناسب با جامعه مدنی و مدرن و برای آن است. برای ایجاد جامعه توحیدی و ایجاد نظم فطری و مسالمان شرعی در جامعه، باید علوم انسانی متناسب با آن تولید شود؛ علوم انسانی‌ای که ریشه در اندیشه‌های الهی و تفکر توحیدی داشته باشد.